



”تروتسکیزم“

سقط دیالکتیک لنینی

روشن کتاب

در چند سال اخیر نوشته های زیادی در نقد و رد تروتسکیسم از طرف گرایشهای مختلف مدعی مارکسیسم در ایران، منتشر شده است. کتاب حزب توده - ”لنین علیه تروتسکیسم“، کتاب عدای از هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق - ”تروتسکیسم تری ضد انقلابی علیه لنینیسم“، یا کتاب حمید مومنی - ”قدمهای سنجیده در راه انقلاب“، کتاب ”تروتسکیسم، ضد انقلاب در پوشش“ از انتشارات روزبه، و بسیاری کتب و مقالات دیگر. کتاب ”تروتسکیسم سقط دیالکتیک لنینی“ فعلا آخرین نوشته است.

کثرت این کتابها خود بیانی از اهمیت مساله است. به راستی چرا گرایش های گوناگون احساس کرده اند که می باید به جوابگویی به بحثهایی بنشینند که گمان می رفت بوروکراسی استالینی با محاکمات و اعدام های مسکو، با آتش گلوله و انهدام نسلی از رهبران بلشویک (منجمله شخص تروتسکی) در گستره جهانی، و با سالیان دراز تحریف حقایق، جعل اسناد و دروغ پرانی خاموششان کرده بود؟ در این مورد، نویسنده کتاب مورد نظر ما در ابتدای کتاب می نویسد:

مسئولیت این امر تا اندازه زیادی متوجه حزب کمونیست شوروی و حاکمیت استالینی آن می باشد که بجای طرد و انزوی این گرایش از نظر سیاسی مبادرت به طرد شخصیت تروتسکی و از بین بردن فیزیکی وی نمود. یعنی بجای ”تروتسکیسم“ به ”تروتسکی“ پرداخت و با این طرز برخورد باعث شد که ”تروتسکی“ از بین برود اما ”تروتسکیسم“ باقی بماند.

کاری به ”عمق“ تحلیل نویسنده نداشته باشیم. اولاً، اگر بوروکراسی استالینی می توانست تروتسکی را از نظر سیاسی منزوی کند که احتیاجی به چوب و چماق و افترا و روغ نداشت. مگر بوروکراسی استالینی، که بیانگر ضد انقلاب سیاسی در کشور شورویها بود، جز منطق چماق منطق دیگری هم داشت؟ ثانیاً چگونه می توانست تروتسکی را از بین ببرد؟ آیا تروتسکی را بخاطر اشتباه یک فرد در مبارزه با آن بدانند؟ واضح است که باید در زمینه عینی مبارزه طبقاتی دلیل این پایداری را جستجو کرد.

دلیل گسترش روزافزون اهمیت تروتسکیسم را باید در اوچگیری مجدد مبارزه طبقاتی یافت. همراه با دوره جدید برخاست انقلاب جهانی از اواخر دهه شصت به بعد بین الملل چهارم موفق به شکستن انزوی چندین ساله خود ورشد زیادی همراه با گسترش مبارزه طبقاتی شده است. ده ها هزار از نسل جوان و مبارزین در سراسر جهان برای یافتن راه پیشبرد مبارزاتشان بسوی این سازمان روی آورده اند.

زیرا تنها سازمانی است که برنامه اش در گستره جهانی پاسخگوی مسائل و مشکلات مبارزه طبقاتی است. بهمین دلیل بسیاری از گرایشهای مخالف بین الملل چهارم بناچار به یاد جنگ با ”انحراف تروتسکیستی“ افتاده اند. اما اغلب آنها، منجمله نویسنده محترم کتاب اخیر، برای جنگ خود به همان زرادخانه ”پوسیده“ استالینیسم متوسل شده اند.

اکثر ”نقد هائی“ که بر علیه تروتسکیسم نوشته شده ربطی به تروتسکیسم ندارد. یعنی تروتسکیسم، همچون کرایشی در جنبش کارگری، که در مبارزه بر علیه انحطاط دولت شوروی و بین الملل سوم و برای پاسخگویی به فاجعه هائی که انحطاط رهبری جهانی جنبش کارگری برای کارگران جهان بهمراه داشت و دارد، بوجود آمد. در هیچ کجای این کتابها به واقعیت این مبارزه و دستاوردهای آن اشاره ای نرفته است و به پاسخ هایی که امروزه جنبش تروتسکی به مسائل مبارزه طبقاتی و انقلاب می دهد توجهی نشده است. در اکثر این ”نقد ها“ همچون بحث های بوروکراسی استالینی بر علیه تروتسکی، اگر تهمت و افتراها، از قبیل ”جاسوس سیاه“ را کنار بگذاریم، آنچه باقی می ماند عبارت است از بیان غالباً تحریف شده اختلافات بین لنین و تروتسکی (از دوران نوجوانی تروتسکی تا مرگ لنین، یعنی تازمانی که مبارزاتی که ”تروتسکیسم“ را پی ریزی کردند تازه داشت آغاز می شد)، و البته سوء استفاده از این اختلافات برای مقابل هم گذاشتن لنین و تروتسکی و تکیه بر عظمت لنین برای کوباندن تروتسکی.

به اختلافات بین لنین و تروتسکی بعد ها خواهیم پرداخت، ولی نخست باید این نکته ابدایی را روشن کنیم که در احزاب انقلابی اختلافات، و بحث و جدل های بسیار تند و گاه بغایت خشن چیزی عادی میان همزمان است و فقط کسانی که در بحث سیاسی درمی مانند، این اختلافات را مستمسکی برای طرد یک گرایش و شانه خالی کردن از بحث با آن قرار می دهند. دقیقاً بهمین دلیل بعد از همه، آن اختلافات لنین، بدنبال پیوستن تروتسکی به حزب بلشویک، در جلسه کمیته پنروگراد حزب گفت:

در مورد سازش (با منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها) من حتی نمی توانم صحبت در این باره را جدی تلقی کنم. مدتها پیش تروتسکی گفت که وحدت محال است. تروتسکی این را فهمید و از آن زمان ببعد بلشویکی بهتر از او وجود نداشته است. (اسناد این جلسه، همانند بسیاری از اسناد دیگر دچار سانسور استالینی شدند. کلیشه اصلی روسی آن، همراه با ترجمه انگلیسی آن در کتاب مکتب تحریف استالین نوشته لئون تروتسکی، صفحات ۱۰۱ الی ۱۲۳

آمده است، البته قضاوت لنین در باره تروتسکی در وصیتنامه-
اش بر کسی پوشیده نیست.

بهر حال، نویسنده کتاب ادعا می‌کند که روش بالارا درست نمی‌داند. بعقیده او نباید "جای تروتسکیسم" به تروتسکی پرداخت، زیرا "این طرز برخورد باعث شده تروتسکی از بین برود و تروتسکیسم زنده بماند". یعنی هدف نویسنده از نقد نبود کردن قطعی تروتسکیسم است. (ایشان کاری را که تمام دستگاه پلیسی و دروغ‌پردازی استالین و سرمایه داری جهانی از آن عاجز ماندند، یک تنه برعهده گرفته است.)

ولی آیا نویسنده به این ادعای خود وفادار است؟ نگاهی سطحی به کتاب نشان می‌دهد که چنین نیست. این کتاب هم، چون کتابهایی از نیل "لنین علیه تروتسکیسم"، تکاری است از بیان اختلافات بین لنین و تروتسکی از دوران کودکی تروتسکی ببعده، بعلاوه تعدادی برکفت‌های پراکنده از کارهای تروتسکی بعد از مرگ لنین، که واضحا فقط بمنظور لوٹ کردن بحث انتخاب شده‌اند؛ نه بمنظور روشن کردن آن. شباهت نام این کتاب با دیگر کتب این چنینی تصادفی نیست. دقیقا بعلت اینک نویسنده علیرغم ادعای خود روش سنتی استالینیت‌ها را در پیش گرفته (با کمی تغییر) هنگام جمع بندی می‌بینیم که او نیز عاقبت مسئله را به ارزیابی شخصیت‌ها می‌کشاند. می‌گوید:

"... چنانچه اندیشه و عمل تروتسکی در کنار کسانی چون بوخارین، زینویف و استالین مورد مطالعه قرار گیرد به ارزش و اعتبار واقعی لنین بمثابة ثنویسین بزرگ جنبش کارگری جهان و رهبر اکتبر پی‌خواهیم برد."

به "ذکاوت" مستتر در این جمله پردازی، که از "اندیشه و عمل" تروتسکی، بوخارین و استالین به بزرگی لنین می‌رسد، کاری نداریم. هدف این است که نشان دهیم چطور دست آخر بحث حول گرایش‌های موجود در جنبش کارگری به مقایسه شخصیت‌ها کاهش داده می‌شود. آیفریق نویسنده، که بخود اجازه داده است در باره تروتسکیسم کتاب بنویسد، هنوز نمی‌داند که بحث پیرامون مساله "ارزش و اعتبار واقعی لنین بمثابة ثنویسین بزرگ" نیست؟ مساله اینست که بر سر میراث ثنویک و برنامه‌ای انقلاب اکتبر رهبران کبیر آن چه آمد؟ جمع بندی درسه‌های انقلاب اکتبر و مدخله در جنبش کارگری جهانی در پرتو این درسه‌ها، که با بنیان گذاری بین الملل کمونیست (بین الملل سوم) آغاز شده بود، یکجا رسید؟ چگونه میراث انقلاب با انحطاط دولت شوروی لگد مال شد و در دست بورکراسی حاکم برد دولت شوروی تبدیل به دستاویزی برای وجه معامله قراردادن جنبش جهانی کارگری، سازش با امپریالیسم و خنجرزدن به انقلاب شد؟ کدام گرایش در جنبش جهانی کارگری سعی در حفظ آن میراث و استحکام هرچه بیشترش در پرتو تجربیات جنبش کارگری بعد از انقلاب اکتبر کرده است؟ تحلیل علمی تروتسکیسم تحلیل این جریان است. اما نویسنده، نقسدد جدید بر تروتسکیسم، همانند پیشینیانش گویا اصلا متوجه

این جریان نیست. درسه‌های انقلاب اکتبر برای او مطرح نیستند. توگویی از آغاز جمع بندی این درسه‌ها در پرتو جنبش جهانی کارگری در چهار کنگره اول بین الملل کمونیست خبر ندارد. اینکه بعد از مرگ لنین چه برسر این کار مهم و برسر بین الملل کمونیست و برنامه آن آمد، اصلا برای او مهم نیست. برای نویسنده، محترم سازمان وحدت کمونیستی مطرح نیست که بعد از مرگ لنین دولت شورواها یکجارت، چارفت، استالینیسیم چگونه برد ولت شورواها مسلط شد. فاشیسم چگونه بر اروپا مسلط شد، چرا طبقه کارگر نتوانست در مقابل فاجعه فاشیسم مقاومت کند، چرا طبقه کارگر نتوانست در مقابل کوره‌های آدم سوزی، اردوگاه‌های کار اجباری و اعدام میلیونها نفر انسان مقاومت کند و عکس العمل جنبش کارگری باین بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشر، که به فاجعه آمیزترین و جنایت‌نازترین جنگ تاریخ بشر منجر شد، جدا بود. خلاصه تمام آن وقایع و فاجعه‌هایی که جنبش تروتسکیستی جنگجویانه از بطنشان بیرون آمد تا لااقل درسه‌های آن شکست‌های دهشتناک را در پرتو درسه‌های انقلاب اکتبر، برای بشریت زنده نگاه دارد، هیچ کدام مطرح نیستند. آنچه مطرح است اینست که لنین چه گفته بود و تروتسکی چه کرده بود! این نویسنده، محترم، که آنقدر از "تمکین بقدرت" می‌نالده که یک فصل تمام کتابش را به آن اختصاص داده است. این چنین کرایش‌های درون جنبش کارگری را به عقاید شخصیت‌های تاریخی کاهش می‌دهد و عاقبت به این نتیجه واهی می‌رسد که آنها طرفدار تروتسکی‌اند و ما طرفدار لنین. پس زنده باد ما! می‌گوید:

"و تقابل نظریات او تروتسکی را هر جا که لازم آمده با نظریات لنین که نظریات صحیحترین درک مارکسیستی از مسائل مبارزه طبقاتی و انقلابی در عصر انحصاری شدن سرمایه داری و سلطه بلامنارز امپریالیسم است انجام می‌دهیم. ولی لنین کجا بود که انحطاط دولت شورواها را ببیند و نقش این دولت منحط شده را در مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهان ارزیابی کند؟ لنین کجا بود که درسه‌های شکست طبقه کارگر در مقابل فاشیسم را بیان کند؟ لنین کجا بود که جمع بندی‌های پایان نیافته درسه‌های انقلاب اکتبر را ادامه دهد؟ جز تروتسکی، که بقول خود نویسنده همراه با لنین رهبر اصلی انقلاب اکتبر، سازمانده قیام اکتبر و سازمانده ارتش سرخ در جنگ داخلی بود، چه کسی کمر بانجام این کار بست؟ لنین کجا بود که وظائف انقلابیون را در شرایطی که جنبش کارگری در سطح جهانی (بجز چند استثنا) بر سر سلطه احزاب منحط شده، بوروکراتیک و ضد انقلابی رفته بود معین کند؟ لنین کجا بود که وظائف انقلاب نوین کارگران در شوروی را معین کند؟ چه کسی در انجام این وظایف مهم کوشش کرد؟ از نویسنده می‌خواهیم اسم ببرد."

و دقیقا آنجا که لنین نیست قافیه رفیق نویسنده هم تنگ می‌آید. ده‌ها هزار صفحه نوشته‌های تروتسکی (نوشته‌هایی که در قدرت پیش بینی، توانایی ارائه برنامه، زرفای تحلیل بی‌نظیرند)* در مورد شکست انقلابهای اسپانیا، آلمان (که

با پیروزی فاشیسم توأم بود (چین و برنامه انقلاب جهانی را در چند سطر پاسخ می‌دهد :

"بحث ما اینست که سیاست‌های کمینترن هر چند غلط اما نمی‌توانست تاثیر تعیین کننده بر سرنوشته جنبش‌های انقلابی که دارای استحکام داخلی بوده و رهبری قوی انقلابی داشته بگذارد"

یا للعجب! اگر سیاست‌های رهبری که همان کمینترن باشد، غلط بود، پس چگونه جنبش می‌توانست رهبری قوی انقلابی داشته باشد. در هر صورت این چند سطر تمام مطلبی است که نویسنده در مورد وقایع جهان بعد از سال ۱۹۲۹ و مشخصا بزرگترین فاجعه‌های تاریخ بشر درجته دارد. و با آن بی‌جنک تروتسکی و تروتسکیسم رفته است! این سبک مغزی است یا ساده لوحی؟ یا عوامفریبی؟

افزون بر این، نویسنده در مورد بحث‌های تروتسکی پیرامون جنگ افروزی فاشیسم نیز چند کلمه‌ای برای گفتن دارد :

"لکن واقعیات تاریخ پیش بینی‌های انترناسیونال چهارم را رد کردند. اولاً پایان جنگ به بحران‌های اقتصادی شکننده در شرق و غرب آنطور که در برنامه انترناسیونال چهارم پیش بینی شده بود نینجامید. بلکه برعکس از طریق رفرم‌های گسترده... رونق اقتصادی نوینی در پیش گرفت بسیاری از احزاب کمونیست که به غلط از طرف تروتسکی احزاب استالینیست" و آلت دست کمینترن ارزیابی شدند موفق به کسب پیروزی در کشورهای خود شده... نمونه انقلاب چین... و انقلاب ویتنام... از نمونه‌های پارزی هستند که نادرستی ارزیابی‌های تروتسکی را در شرایط جهانی نشان می‌دهند. در مورد شوروی نیز نه تنها پیش بینی‌های تروتسکی مبنی بر شکست آن در جنگ نادرستی خود را نشان داد، بلکه با کمک نظامی شوروی اروپای شرقی نیز از زیر یوغ فاشیسم نجات پیدا کرد..."

پس بزم نویسنده تروتسکی نمی‌توانست رونق اقتصادی بعد از جنگ را پیش بینی کرده باشد، نمی‌توانست بقدرت رسیدن احزاب استالینیست را در چین و ویتنام پیش بینی کرده باشد، نمی‌توانست پیروزی شوروی در جنگ را پیش بینی کرده باشد، و رفرم‌هایی که شوروی در اروپای شرقی انجام داد را هم همینطور همه جا عکس آنرا پیش بینی کرده است.

به واقعیات نگاه کنیم. در باره آینده اقتصادی اروپا تروتسکی چه گفت. او گفت که بحرانی که اروپا درگیر آن شده آنرا بورژوازی بحران‌های انقلابی عمیق خواهد کشاند (همانطور که در بازگفت‌هایی که نویسنده آورده نیز مستقراست)، طبقه کارگر در آستانه پیروزی قرار خواهد گرفت و شانس در دست گرفتن قدرت را بدست خواهد آورد، ولی اگر طبقه کارگر نتواند از این اوضاع استفاده کند و قدرت را در دست بگیرد (و بزرگترین مانع در راه این کار، رهبران خیانتکار جنبش کارگری هستند) آنوقت سرمایه داری خواهد توانست بر پایه کشتار میلیون‌ها نفر و بزرگترین سلطه کشیدن جنبش کارگری وارد مرحله نوینی از گسترش اقتصادی شود (دقیقا آنچه در واقعیات

اتفاق افتاد)، مثلا نگاه کنید به گزارش تروتسکی به سومین کنگره بین الملل کمونیست در باره بحران اقتصادی جهانی و وظایف جدید ما. ثانيا در مورد بقدرت رسیدن احزاب استالینیست. چرا راه دور می‌رویم؟ به برنامه انتقالی برنامه بنیادی بین الملل چهارم نگاه کنیم.

"آیا ایجاد چنین حکومتی" (حکومت کارگری) "بوسیله سازمان‌های سنتی" (رفرمیست‌ها و استالینیست‌ها) "عملی است؟ همانطور که گفته شد، تجربه گذشته نشان می‌دهد که دستکم احتمال چنین عملی بسیار کم است. لکن نمی‌توان امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد. که تحت شرایط کاملاً استثنایی (از نوع جنگ، شکست... فشار انقلابی توده‌ها،... احزاب خرد بورژوازی، منجمله استالینیست‌ها در راه بریدن از بورژوازی از آنچه خود می‌خواهند پارا فتراسر بگذارند"

پس تروتسکی معتقد بود که این احزاب، مخصوصاً در دوران جنگ، ممکن است حکومت کارگری تشکیل دهند.

یا اینکه گویا رفیق نویسنده گمان می‌کند که تروتسکی پیش بینی کرده بود که شوروی در جنگ شکست می‌خورد. و یا اینکه نمی‌توانست رفرم‌های اقتصادی و سیاسی که رژیم استالینی در اروپای شرقی انجام داد را پیش بینی کند. نمی‌دانیم رفیق نویسنده بر چه اساسی چنین حرف‌هایی را می‌زند. آنچه می‌دانیم اینست که تروتسکی در بحث پیرامون نظر خود راجع به دولت شوروی (که بنظر او اگرچه دولتی منحط شده ولی هنوز دولتی کارگری است) با کسانی که مانند رفیق نویسنده گمان می‌کردند نظام حاکم در شوروی نظام سرمایه داری است، دو نکته علمی را مطرح می‌کرد. یکی اینکه اگر کشورهای اروپای شرقی تحت تسلط شوروی در آیند استالین نظام سرمایه داری را در آنجا برخواهد انداخت. چون نظام کارگری (اگرچه منحط شده) حاکم در شوروی

نمی‌تواند با سرمایه داری همزیستی کند. ثانيا با آنکه شوروی از لحاظ نیروی اقتصادی و نظامی از امر بالیسم جهانی خیلی ضعیف تر است، قوی تر از آنچه وارد جنگ شده از جنگ خارج خواهد شد، زیرا روند جنبش کارگری در سطح جهانی بر ضد فاشیسم است. و شوروی نیز رژیمی کارگری و در تحلیل نهایی مبارزه اش بر علیه فاشیسم است (و این بحث‌ها را زمانی می‌کرد که استالین و هیتلر قرارداد عدم تجاوز امضاء کرده بودند!)

پس می‌بینیم تروتسکی هرگز چنان پیش بینی‌هایی نکرده بود*، این همه دروغ در یک پاراگراف!؟

* مثلاً به بازگفتی که خود نویسنده از تروتسکی در مورد جنگ آورده توجه کنید :

"... سرنوشته شوروی در طولانی مدت نه در نقشه‌های ستاد فرماندهی بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد. فقط پرولتاریای اروپا، که قاطعانه مخالف بورژوازی و در اردوی آنها، یعنی دوست داران صلح قرار گرفته قادر است شوروی را از نابودی یا از خنجر از پشت زدن این متحدین" ◊

سرمایه داری در عصر امپریالیسم است. این که در عصر امپریالیسم، سرمایه داری علیرغم قدرت اقتصادی عظیمی که در اختیار دارد، نظامی پوسیده است. و پوسیدگی آن روزافزون است. و از این نظام پوسیده دیگر جز ضجه‌های مرگ چیزی نخواهیم دید. سرمایه داری دیگر نه قادر به انجام اصلاحات پیشرو و دگرگون کننده در هیچ جای دنیا نیست، بلکه با ازتجاج هرچه بیشتر و استبداد هرچه بیشتر همراه خواهد بود. و در حالیکه در بستر مرگ دست و پا می‌زند، برای نجات خویش از هیچ جنایتی روی گردان نخواهد شد. و هر نیرویی که حرکت خود را بر مبنای حفظ نظام سرمایه داری قرار دهد، بناچار در همین منجیلاب دست و پا خواهد زد. و این اصل ندهنهادر کشورهای پیشرفته که مراکز انانی سرمایه داری جهانی اند بلکه در سراسر جهان سرمایه داری صادق است. مشخصاً در کشورهای عقب مانده اقشار گوناگون طبقه بورژوا که منافع شان حفظ نظام سرمایه داری را ایجاب می‌کند، نه تنها هیچ کدام قادر به ارائه برنامه انقلابی و رهبری مبارزه انقلابی نیستند، بلکه بعزت ماهیت شان، نه ایثاراً ازتجاج را در پیش خواهند گرفت.

نبول این اصل ویژگی‌هایی به انقلاب در کشورهای عقب مانده می‌دهد که روند آن انقلابها را معین می‌کند. در این کشورها هنوز آن تکالیف دمکراتیک، که بورژوازی در کشورهای پیشرفته بانجام رسانده (کسب آزادی‌های سیاسی و حقوقی دمکراتیک، تقسیم زمین بین دهقانان، آزادی سلطه‌ها و غیره) حل نشده‌اند. و مسایل عمده انقلاب در آغاز کار همین‌ها هستند. ولی مانع عمده سر راه حل این تکالیف و چون خوب روابط سرمایه داری است (نه روابط فئودالی مانند اروپا)، و برای رسیدن به اهداف دمکراتیک فوق نهایتاً روابط سرمایه داری باید سرنگون شوند. مساله عمده استراتژی انقلاب در کشورهای عقب مانده دقیقاً همین جاست. از یک طرف مسائل دمکراتیک عمده هستند، از طرف دیگر برای حل مسائل دمکراتیک باید سرمایه داری را سرنگون کرد. ولی بجز طبقه کارگر اقشار و طبقات دیگری که برای مسائل دمکراتیک مبارزه می‌کنند (یعنی دهقانان، خرده بورژوازی، آگاهانه ضد سرمایه داری نیستند. هرچند که با دولت سرمایه داری تضاد پیدا می‌کنند، اما خود بخود، سرمایه داری و مناسبات سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی‌دهند. و ساختن تنها دولتی که می‌تواند این مناسبات را سرنگون کند، یعنی دولت کارگری را هدف قرار نمی‌دهند. حل این مشکل انقلاب بدوش طبقه کارگر است. یعنی تنها طبقه ستدیده‌ای که مبارزه اش آگاهانه ضد سرمایه داری است، و روند عینی مبارزه اش نیز نه تنها بر علیه دولت سرمایه دار بلکه بر علیه مناسبات سرمایه داری است، و تنها طبقه ایست که رسالت ساختن دولتی را دارد که می‌تواند سرمایه داری را سرنگون کند (دولت کارگری، یا دیکتاتوری پرولتاریا). این وظیفه استراتژیک طبقه کارگر است که مبارزات ستدیدگان را به این مجرا بیاندازد. و مبارزات همه ستدیدگان را به گسرد برنامه خود (نه برنامه ایشان)، که همان جایگزینی دولت

با این مقدمه امیدواریم روشن شده باشد که چرا رفیق نویسنده علیرغم خواست خود بعوض تروتسکیسم به تروتسکیسم پرداخته است. زیرا اگر می‌خواست به آنچه خود گفته وفادار باشد باید اول تروتسکیسم را، همچون گرایش در مبارزه طبقاتی، می‌شناخت (که بنظر می‌رسد نمی‌شناسد)، ثانیاً در آن صورت بجای آنکه لنین را در مقابل تروتسکیسم بگذارد، باید "لنینیسم" را در مقابل "تروتسکیسم" می‌گذاشت. آن وقت باید نشان می‌داد کدام گرایش در جنبش کارگری جهانی کنونی معرف "لنینیسم" است و با طرح این سؤال مجبور بود اذعان کند که ایشان پرچمدار شعار "لنینیسم مرد، زننده باد لنینیسم" هستند!!

انقلاب مداوم و سوسیالیزم در یک کشور

تئوری انقلاب مداوم یکی از اساسی ترین دست‌آورد های تئوریک انقلاب روسیه، و مارکسیسم انقلابی است. که روند انقلاب را در کشورهای عقب مانده (و بطور کلی در کشورهای عقب مانده) که تکالیف دمکراتیک انجام نشده، و بورژوازی هم قادر به انجام آن نیست (تعیین می‌کند. و این تئوری مخصوصاً برای انقلابیون ایران ارزشمند است. که در اینجا با روشنی در مورد صف بندی‌های طبقاتی و تکالیف انقلاب تاکنون به اشتباهاتی عمده از طرف نیروهای انقلابی و چپ منجر گردیده است. پایه و اساس نظری انقلاب مداوم، احتضار و پوسیدگی

(متحدین شوروی در جنگ یعنی متفقین در جنگند نماید...) و نظر تروتسکی در باره "نقشه مبارزه طبقاتی" واضح است. برخاست انقلاب در سراسر جهان از دید او امری مسلم بود. در باره پیش بینی‌های تروتسکی در باره وقایع بعد از جنگ به مصاحبه با مندل، در همین شماره نگاه کنید. و البته همانطور که تهت‌هایی از قبیل "عامل سیاه" تازگی ندارد و از زرادخانه جعل و افترای استالینی‌بعاریت گرفته شده، این بحث‌های رفیق نویسنده نیز تازگی ندارد. و تمام خرده بورژواهای رادیکال در غرب، که پاسخی در مقابل برنامه انقلابی بین الملل چهارم ندارند، ستیز خود با بین الملل چهارم را به این بهانه، که فلان پیش بینی تروتسکی درست از آب در نیامد توجیه می‌کنند! این است "بحث" آنها با "تروتسکیسم". ولی اگر رفیق نویسنده معتقد است بجای "تروتسکی" باید به "تروتسکیسم" پرداخت، کلیسه قطعنامه‌های بین الملل چهارم در مورد جنگ جهانی موجودند. چرا رفیق آنها را مطرح نمی‌کند و به نقد نمی‌کشد. چرا در لابلای مقالات بی شماری که تروتسکی، اینجا و آنجا بمنظورهای متفاوت و در محتواهای متفاوتی نوشته، به شکار بازگفت پرداخته است. تازه اگر این کار را هم خود شکرده بود باز خوب بود. ماهی‌هایی را که دیگران گرفته‌اند درست و پوست نکنده می‌خواهد بنور خواننده بدهد. برای اثبات این امر، به مصاحبه با ارزست مندل، در همین شماره، رجوع کنید، که همین سئوالات را، اگرچه به نحوی معقول تر، و نه اینقدر زرمخت و آما تورم آب، مطرح کرده است.

کردن کشاورزی و صنعتی کردن سریع شوروی مربوط می‌شود. تروتسکی درکنگره دوازدهم حزب، که بدون حضور لنین برگزار شد به حزب هشدار داد که اگر دولت شوروی نیاست صنعتی کردن سریع کشور، و تقویت طبقه کارگر در مقابل دهقانان را در پیش نگیرد، و با اتخاذ سیاست اشتراکی کردن دواطلبانه زمین‌های دهقانان کنترل دولت و طبقه کارگرا بر امر کشاورزی تقویت نکند. دهقانان مرفه برای ثروتمند تر شدن سیاست ضد کارگری و بر علیه دولت در پیش خواهند گرفت و اقتصاد شوروی را بخطر خواهند انداخت. بهمین دلیل بر علیه سیاست رسمی حزب (سیاست استالین - بوخارین) که "کولاکها ثروتمند شوید" و "سوسیالیسم با سرعت لایشت" بود، سیاست صنعتی کردن سریع و آغاز اشتراکی کردن کشاورزی را مطرح می‌کرد. در مقابل این بحث، رهبری استالینیستی حزب، بجای بحث سیاسی، مطابق روش همیشگی‌اش به تهمت و افترا متوسل شد. و آن این بود که تروتسکی همواره به نقش دهقانان در انقلاب کم‌بها می‌داده، و حتی بدتر از آن، دهقانان را طبقه‌ای ضد انقلابی می‌دانست.

چندین سال بعد کولاکها آغاز به احتکار گندم برای کسب حقوق مالکیت بیشتر و بالا بردن قیمت گندم، کردند، و چنان اقتصاد شوروی را بخطر انداختند که رهبری استالینی حزب بوخست افتاد. چرخش به چپی ناگهانی کرد. و سیاست

(۱) مثلا حمید مومنی، استالینیست دیش، در اثر بی نظیرش، "قدمهای سنجیده در راه انقلاب"، که موبه مسو تحریفات استالینیستی کهنه شده را تکرار می‌کند، در مورد تیز انقلاب مداوم تروتسکی می‌نویسد:

"تروتسکی که جز؛ دارودسته منشویکها بود... می‌گفت دهقانان مخالف پرولتاریا هستند. از طرف دیگر در روسیه پرولتاریا آنقدر نیرومند نیست که بتواند دهقانان را شکست دهد. بدین جهت انقلاب سوسیالیستی در روسیه بدون کمک پرولتاریای سایر کشورها ممکن نیست... او می‌خواست امکان پیروزی انقلاب ۱۹۰۵ و بطور کلی امکان انقلاب مستقل در روسیه را نفی کند" (!!) و برآستی که دروغ پردازی از این بی‌مهابا تر ندیده بودیم. در ضمن برای روشن نمودن سبک مغزی بی‌حد و حساب نویسنده که گمان می‌کند اگر کسی در سال ۱۹۰۵ گفته باشد که انقلاب سوسیالیستی در روسیه بدون حمایت پرولتاریای جهان ممکن نیست، چنین شخصی ضد انقلابی است، کافی است ذکر کنیم در سال ۱۹۰۵ دقیقا موضع بلشویکها این بود که عبور از مرزهای بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه ناممکن است، مگر در صورتی که تاثیر انقلاب روسیه بر اروپا باعث بحرکت درآمدن جریان انقلاب و بقدرت رسیدن طبقه کارگر در غرب شود (مثلا نگاه کنید به دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، کلیات، جلد ۹، ص ۲۸ بزبان انگلیسی).

لازم به تکرار نیست تروتسکی در آن زمان از مخالفین سر سخت منشویکها بود، و انقلاب سوسیالیستی در روسیه را نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر می‌دانست.

سرمایه دار با دولت کارگری است بکشد. برای این کار طبقه کارگر نه تنها نباید با جناحی از بورژوازی سازش کند، بلکه باید مبارزه همه ستم‌دیدگان را به مجرای ضد سرمایه‌داری (ضد بورژوازی) بکشانند. باید سیاست دفاع از منافع همه ستم‌دیدگان را در پیش گیرد. و پیگیرترین مدافع منافع آنان باشد. با نشان دادن اینکه خودش قاطع‌ترین مبارز در دفاع از منافع ستم‌دیدگان و برنامه‌اش قاطع‌ترین برنامه برای حل مسایل ستم‌دیدگان است. آنان را به پشتیبانی از مبارزات خود در جهت نهادن دولت کارگری بجای دولت سرمایه دار جلب کند. با مطرح کردن شعارهایی که حل قاطع مسایل آنان را در بر دارد (مثلا حق تعیین سرنوشت برای ملیتها، ویا مجلس موسسان برای حاکمیت مردم ۰۰۰) به مبارزات آنان هم‌مونی انقلابی (و نهایتا ضد سرمایه داری) بخشد. باین ترتیب مسئله استراتژیک انقلاب، از دیدگاه پیشکامان انقلابی، قبل از هر چیز بسیج کارگران بدور برنامه انقلابی طبقه کارگر، یعنی قاطع‌ترین راه حل مسایل کلیه ستم‌دیدگان، و شرکت با این برنامه در مبارزات همه ستم‌دیدگان، پشتیبانی بی‌قید و شرط از مبارزات دمکراتیک همه ستم‌دیدگان و مبارزه برای تشکیل دولت کارگری برای سرنگونی قاطع سرمایه داری و کسب قطعی حقوق دمکراتیک است. یکی از اساسی‌ترین دست آورد های انقلاب اکتبر همین برنامه است. که جمع بندی آن مانند بسیاری وظایف دیگر بدوش لئون تروتسکی افتاد، که آنرا تحت عنوان برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی (احتضار سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم) تدوین کرد.

اینها خطوط کلی نظریه انقلاب مداوم بود. بنظر خیلی ساده و روشن می‌نماید. ولی بنظر رفیق نویسنده چنین نیست. بنظر او با آنکه نظریه انقلاب مداوم بدستی ضرورت سوسیالیستی بودن انقلاب را مطرح می‌کند، ولی نقایص عمد های دارد. و مهمترین آنها اینست که تروتسکی به نقش دهقانان کم‌بها می‌داده است. و البته چند بازگفت نامربوط نیز برای اثبات این امر از کتاب تروتسکی آورده است. و ابراز چنین امری در مورد تروتسکی که در همه جا، دهقانان را ستون فقرات انقلاب روسیه و کشورهای عقب مانده ارزیابی می‌کرده، و بخش عمده‌ای از مبارزه‌اش در مورد انقلاب چین مبارزه برای تشکیل شوهاز. دهقانی بوده، قدری عجیب است. عجیب تر اینکه هنگامی که تروتسکی، ۷۵ سال پیش، تئوری انقلاب مداوم را تدوین کرد، بحث های زیادی بر علیه آن، منجمله از جانب لنین صورت گرفت. ولی هیچکس این اشکال را در آن تئوری ندید، که تروتسکی به نقش دهقانان کم‌بها می‌دهد. حالا چطور شده که رفیق نویسنده متوجه این اشکال شده است.

واقعیت اینست که رفیق نویسنده خود متوجه چنین امری نشده است (زیرا در آثار تروتسکی نشانه‌ای از این مسئله دیده نمی‌شود)، بلکه ایشان، علیرغم ظاهر ضد استالینیست و دمکرات‌شان همان مزخرفات و تهمت های دارو دسته استالین بر علیه تروتسکی را موبه تکرار می‌کند. جریان این اتهام به تروتسکی به همان مسایل اشتراکی

زانو در آورد . نتیجه این مبارزه خارج از این نمی‌تواند باشد که یا سرمایه داری جهانی انقلاب را خفه خواهد کرد و دولت کارگری مستقر شده تبدیل به دولتی بورکراتیک ، منجمد ، ضد کارگری ، غیر انقلابی ، ضد انقلابی ، و سازشکار با امپریالیسم جهانی خواهد شد (بلایس که بر سر دولت های شوروی ، چین و غیره آمده) یا آنکه انقلاب به پیش خواهد رفت ، و کارگران جهان ، تحت رهبری پرولتاریای قدرتمند با وارد آوردن ضربات پیاپی بر پیکر سرمایه داری و امپریالیسم جهانی تضاد را بنفع خود حل خواهند کرد و نهایتاً سرمایه داری جهانی و امپریالیسم نابود خواهد شد . و باین ترتیب راه برای رسیدن به سوسیالیسم واقعی باز خواهد گشت . همزیستی مسالمت آمیز بین دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و سرمایه داری جهانی ناممکن است . این است پایه مادی انترناسیونالیسم پرولتری ، و شعار معروف بیانیه کمونیست : " کارگران جهان متحد شوید " . و بهمین دلیل بود که انقلاب جهانی از همان آغاز کار در برنامه کار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه انقلابی قرار داشت . و لنین آنرا در اولین برنامه حزب بعد از انقلاب ، که برای تصویب به مجلس موسسان ارائه شده ، چنین درج کرده :

" وظیفه اساسی دولت جدید عبارتست از " استقرار سازماندهی سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در تمام کشورها " .

باین دلیل تئوری انقلاب مداوم لازم می‌آورد که پرولتاریا در هر کشور بعد از رسیدن به قدرت و استقرار دیکتاتوری طبقاتی در کشور خویش از طریق کمک هرچه بیشتر مادی و معنوی به مبارزه طبقاتی زحمتکشان در سراسر جهان پیروزی انقلاب جهانی را در زمره مهمترین اهداف خود بشمار آورد . و بداند که هرچه مبارزه طبقاتی زحمتکشان جهان بیشتر بالا بگیرد خودش بیشتر مضمون از گزند خواهد بود .

بدین مفهوم ، تئوری انقلاب مداوم درست نقطه مقابل تر " سوسیالیسم در یک کشور " استالین بخوارین است . که مفهوم واقعی آن اینست . آینده انقلاب ما بستگی به پیروزی یا شکست انقلاب جهانی ندارد . ما خود در شوروی سوسیالیسم را خواهیم ساخت . این تئوری در واقع انعکاس ایدئولوژیک تغییراتی بود که در زیربنای دولت شوروی صورت پذیرفته بود : خارج شدن دولت از کنترل طبقه کارگر و تحکیم و تثبیت قدرت بوروکراسی و کنترل آن بر دولت (یعنی از بین رفتن دمکراسی کارگری در روسیه شوروی) . بوروکراسی حاکم که برای حفظ منافع خویش وارد معامله و سازش با سرمایه داری جهانی شده بود به انقلاب جهانی و منافع تاریخی طبقه کارگر پشت کرد . بدین مفهوم ، مبارزه ایدئولوژیک ما بین " انقلاب مداوم " و " سوسیالیسم در یک کشور " بیان ایدئولوژیک مبارزه بین پیشگامان پرولتاریا و بوروکراسی به قدرت رسیده بود . اینکه چرا در این مبارزه بوروکراسی پیروز شد مسئله ایست که باید در مقاله های دیگر بدان پرداخت . علل آن باختصار عبارتند از کشته شدن بخش عمده های از مبارزین و پیشگامان پرولتاریا در جنگ داخلی ، فروکش جنبش کارگری بعلت شکست های پیاپی انقلاب جهانی در آلمان و ... ، تضعیف روحیه مبارز مجوی

صنعتی کردن سریع و اشتراکی کردن با سرعتی گنج کنند . آغاز شد . این سرعت گنج کننده البته ضربات زیادی بر پیکر اقتصاد شوروی وارد آورد . بسیاری پروژه های اقتصادی را ناچاراً میان راه رها کردند . بسیاری پروژه ها بد از کار درآمدند ، مهر عدم طرافت فنی از همان زمان بر صنایع شوروی خورد . و اشتراکی کردن سریع را هم با زور سرنیزه کشتار دهقانان و فرستادن عده کثیری به اردوگاه های کار اجباری جلو بردند . حالا اگر رفیق نویسنده ، در بحث خود در مورد صنعتی کردن گمان می‌کند این برنامه همان برنامه پیشنهادی تروتسکی بوده ، قضاوت با خوانندگان است . تروتسکی پنج سال قبل ، وقتی حزب هنوز مستحکم بود ، برنامه ای دراز مدت برای اینکار پیشنهاد می‌کرد . حزب پنج سال بعد تحت فشار احتکار و قحطی ، همان برنامه را سعی کرد در نصف مدت زمان پیشنهادی انجام دهد . در هر صورت ریشه این شایعه ، که تروتسکی به نقش دهقانان کم بها می‌دهد اینجاست . ولی تئوری انقلاب مداوم جنبه دیگری نیز دارد ، و آن جنبه جهانی آن است . که مربوط می‌شود به استراتژی انقلابی بعد از پیروزی انقلاب ، و به قدرت رسیدن پرولتاریا در یک کشور . بنا به نظریه انقلاب مداوم ، با آنکه سرنگونی مناسبات سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور انجام شدنی است ، ولی رسیدن به سوسیالیسم (یعنی جامعه بی طبقه ای که کلیه تضاد های جامعه سرمایه داری را حل کرده باشد) در یک کشور انجام شدنی نیست . و برای پیروزی نهایی انقلاب و رسیدن به سوسیالیسم لازم است که انقلاب بسط پیدا کند و به کشورهای دیگر گسترش یابد . انقلاب سوسیالیستی در یک کشور آغاز می‌شود ولی در آنجا به پایان نخواهد رسید . مسئله انقلاب در برابر ضد انقلاب ، بعد از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور هنوز مطرح است . ولی در بُعدی جهانی . مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری هنوز به پایان نرسیده و مبارزه سرمایه داری بر علیه طبقه کارگر نیز همینطور . سرمایه داری نظامی است جهانی . و در عصر امپریالیسم ، یعنی در عصر غالب شدن مناسبات سرمایه داری در سطح جهانی ، دیگر اقتصاد ملی ، به مثابه واحدی خود کفا از میان می‌رود . اقتصاد هر کشوری بخشی از اقتصاد جهانی خواهد بود و با هزاران بند (تجارت خارجی ، مواد اولیه ، تکنولوژی ، قطعات پیش ساخته شده و غیره و غیره) با کشورهای های سرمایه داری دیگر جهان ، و مخصوصاً مراکز اصلی صنعتی جهان سرمایه داری ، ارتباط خواهد داشت . بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور این پیوند و وابستگی از میان نخواهد رفت ، بلکه به جنگی طبقاتی و اصیل بین پرولتاریا ، که قدرت را کسب کرده و سرمایه داری جهانی دامن خواهد زد . جنگ پرولتاریا با امپریالیسم فقط در آن زمان (بعد از تسخیر قدرت در سطح ملی) ابعاد واقعی خود را آشکار خواهد ساخت . سرمایه داری جهانی خواهد کوشید با استفاده از وابستگی های اقتصادی دولت کارگری را بزیر سلطه خود بکشد . پرولتاریا در قدرت خواهد کوشید با کمک به جنبش انقلابی کارگران و ستمدیدگان در سطح جهانی و اعتلاء و ارتقاء مبارزه طبقاتی شان سرمایه داری را به

که همراه لنین سرسخت ترین مدافع کنترل دولت بر تجارت خارجی (در مقابل استالین، بوخارین و...) بود، چگونه ممکن است اهمیت آنرا درک نکرده باشد.

ولی اگر انسان واقعیات را بداند، از خواندن جملات رفیق نویسنده خنده اش خواهد گرفت. چون این جملات کلمه به کلمه، جمله ایست که سیدنی وب، یکی از بورکراتها سند یکاهای کارگری انگلستان، در انتقاد به مارکس ادا کرده بود. مبنی بر این که علت اینکه مارکس به امکان ساختن سوسیالیسم در یک کشور معتقد نبوده اینست که از اهمیت اهرم نیرومند انحصار تجارت خارجی آگاه نبوده است. اینکه رفیق نویسنده این جمله را دست اول از بورکرات فرصت طلب انگلیسی به عاریت گرفته یا دست دوم از جایی دیگر و یا از خود تروتسکی، که بآن جواب داده است. (این آخری از همه محتمل تر است چون از آن کتاب تروتسکی بازگفت های بیشماری در کتاب نویسنده هست !!) بر ما معلوم نیست در هر صورت در اینکه نظرات تروتسکی در این مورد، در عمل صحت خود را اثبات کردند شکی نیست. دولت کارگری در شوروی، همچون یک دولت کارگری، انقلابی اصیل فنا شد، و دولتی بورکراتیک، مستبد، و ضد انقلابی برجای آن نشست. ولی نویسنده ادعا می کند که این نظر تروتسکی درست نبوده. اگر او شخص صادقی بود می باید موضع خود را در باره این سوال روشن می کرد. آیا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا که در اکتبر بوجود آمد، باقی ماند یا از بین رفت و منحل شد. رفیق نویسنده، مطابق معمول خود، اینجامه، مثل هر جاکه قضیه قدری غامض می شود، گریبان خود را با سکوت رها می کند!! ولی آنان که منکرند بگو روبرو کنند.

شاید نویسنده می خواهد اینطور وانمود کند که معنای مخالفت تروتسکی با تز سوسیالیسم در یک کشور این بوده که شوروی در جنگ جهانی دوم شکست خواهد خورد. اما بحث تروتسکی هیچ ربطی باین مطلب نداشت. ولی در هر صورت نظرات نویسنده در این مورد هم شنیدنی است. از تروتسکی بازگفت می آورد:

" آیا می توانیم انتظار داشته باشیم که شوروی در جنگ بزرگ شکست نخواهد خورد؟ به این سوال ما به صداقت اینطور جواب می گوئیم، اگر جنگ فقط در حد یک جنگ باقی بماند، شکست شوروی اجتناب ناپذیر خواهد بود. از لحاظ تکنیکی، اقتصادی، نظامی امپریالیسم بمراتب قوی تر می باشد. اگر از طریق انقلاب غرب فلج نشود امپریالیسم رژیم انقلاب اکتبر را نابود خواهد ساخت. سرنوشت شوروی در طولانی مدت نه در نقشه های ستاد فرماندهی، بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد."

ولی این سخنان نه علامت شکست که نوید پیروزی شوروی در جنگ است (همانطور که می دانیم برخاست انقلاب در اروپا و سراسر جهان در دوران جنگ از نظر تروتسکی امری مسلم بود) و چه کسی می تواند در صحت این تحلیل شک کند. چه کسی می تواند در مقابل آن حیران نشود. در شرایطی که هیچکس، منجمله استالین، خواب پیروزی شوروی را هم نمی دیدند، تروتسکی نوید پیروزی را می دهد. و چه کسی

کارگران بعلت جنگ، قحطی، و پیروزی ارتجاع در اروپا و غیره.

رفیق نویسنده در این جنگ طرف کی را می گیرد؟ مطابق معمول وسط دو صندلی می نشیند و با هر دو مخالفت می کند. و برای توجیه این موضع، مطابق معمول بجای بحث در باره محتوای اصلی این مبارزه و مسائل مطروحه در آن بحثی نامربوط، مجرد و آکادمیک را پیش می کشد و آن اینکه مقصود از سوسیالیسم چیست؟ و یا پیش کشیدن این سوال به طوری معجزه آسا تئوری انقلاب جهانی را رد می کند! به نمونه ای از "استدلالات" او توجه کنید:

"اگر مقصود از سوسیالیسم همان جامعه کمونیستی یعنی جامعه بدون طبقه... باشد، پس بد رستی این جامعه فقط در مقیاس جهانی قابل حصول بوده... پس در این صورت تز سوسیالیسم در یک کشور... تزی غیر علمی و غیر مارکسیستی بوده و... البته بنظر ما آنطور که شواهد نشان می دهد منظور تروتسکی از سوسیالیسم جامعه بدون طبقه نبوده... در یک مجموعه جنبش کمونیستی در جهان و نیز سنت خود حزب بلشویک... چیز دیگری را بنا نشان می دهد و آن این که برداشت از سوسیالیسم نه بمثابه جامعه بی طبقه... بلکه به مثابه حامدهای که مستقیماً از درون جامعه سرمایه داری حاصل می شود، - یعنی اولین شکل جامعه نوین (لنین) بود."

سفاهت مندرج در این عبارت پردازی بی حد و حصر است، در واقع می گوید تروتسکی، بمثابه عضو یک دولت کارگری، در جامعه ای که سرمایه داری را سرنگون کرده، معتقد بوده است که پیدایش "اولین شکل جامعه نوین" (که تروتسکی خود یکی از بنیان گذاران آن بوده) در شوروی ناممکن است!! این تناقض آشکار ناشی از موضع بینابینی رفیق است، که برسم سنتی خرده بورژوازی، می خواهد وسط دو صندلی بنشیند.

ولی چند سطر بعد لغزش فریادی رخ می دهد، و نویسنده تعریف من در آوردی خود را از سوسیالیسم فراموش می کند:

"تصور استقرار جامعه بی طبقه در یک کشور یک اتوبی و خیالی خام بیش نیست اما کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه بی طبقه در یک کشور تلاشی راستین بوده، و با تئوری علمی... در انطباق کامل قرار دارد!!" (تاکید از ماست و بر منکرش لعنت)

و البته نویسنده برای نشان دادن اینکه نظریه تروتسکی در عمل غلط از آب درآمده یک سلسله بحث هایی که بشوخی بیشتر شباهت دارد نیز آورده است، باز هم به یک نمونه اکتفا می کنیم:

"کنترل دولت بر تجارت خارجی یکی از عوامل مهم تنظیم کننده روابط اقتصادی شوروی با جهان سرمایه داری و بعبارت دیگر یکی از عوامل بازدارنده فشار بازار جهانی بر بازار داخلی شوروی بود - مسئله ای که اساساً مورد توجه تروتسکی واقع نشد."

اگر انسان واقعیات را بداند تعجب خواهد کرد که تروتسکی

خواهد کرد ارزیابی کرده بود . ولی از ارزیابی ماهیت طبقاتی انقلاب از دیدگاه لنین چیزی ننوشته است . واقعیت اینست که لنین ماهیت انقلاب را بورژوازی ارزیابی می‌کرد . یعنی معتقد بود انقلاب ، از تکالیف بورژوازی فراتر نمی‌توانست برود . بهمین دلیل هم می‌گفت حکومت انقلابی در روسیه ، دیکتاتوری دمکراتیک ، نه دیکتاتوری کارگری خواهد بود :

"مارکسیست‌ها کاملاً به ماهیت بورژوازی انقلاب روسیه ایمان دارند . این یعنی چه ؟ یعنی اینکه اصلاحات دمکراتیکی که در نظام سیاسی ما ، و اصلاحات اقتصادی اجتماعی که برای روسیه لازم شده‌اند ، بخودی خود با سرمایه داری تضادی ندارند . بلکه برای اولین بار راه را برای گسترش واقعی سرمایه داری ... باز می‌کنند . برای اولین بار امکان اینکه بورژوازی همچون یک طبقه واقعا حکومت کند را فراهم می‌آورند ."

"ما نمی‌توانیم از مرزهای بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه خارج شویم ."

"انقلاب ما سرمایه داری را نه تضعیف که تقویت خواهد کرد ."

(نگاه کنید به دواکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

کلیات لنین جلد ۹)

پس اختلاف بطورکلی در این بوده که به پیش بینی تروتسکی انقلاب روسیه سرمایه داری را از میان می‌برد ولی به پیش بینی لنین شرایط گسترش سرمایه داری را برای اولین بار در روسیه فراهم می‌سازد . و آنچه مسلم است از این دیدگاه پیش بینی تروتسکی به واقعیت نزدیک تر بود . اما بحث لنین دیاکتیکی در خود دارد ، که به بحث تروتسکی می‌رسد . زیرا لنین معتقد بود که رهبری انقلاب بدست پرولتاریاست . ولی اگر چنین است ، پرولتاریا که در رهبری انقلاب قرار گرفته و به قدرت می‌رسد ، دلیلی ندارد خود را در چارچوب دمکراتیک محدود کند ، و در مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی تصرف نکند . بهمین دلیل ، بعد از سرنگونی تزاریسم ، در فوریه ۱۹۱۷ ، لنین در تزه‌های آوریل عملاً تر انقلاب سوسیالیستی را مطرح می‌کند . و به بلشویکهای قدیمی ، از قبیل استالین ، که بر اساس چشم انداز انقلاب دمکراتیک می‌خواستند با منشویکها وحدت کنند می‌تازد . بنا براین دیاکتیک درونی نظر لنین باعث می‌شود که بموقع بلشویکها به تر انقلاب سوسیالیستی ، که همان نظر تروتسکی بود برسند . بهمین دلیل می‌بینیم که نظر تروتسکی در این مورد نه تنها سقط دیاکتیک لنینی نیست ، بلکه دقیقاً منطبق بر آن است . و این امر در همه موارد صادق است .^۱ و بهمین دلیل نیز تروتسکی

(۱) مثلاً در مورد تر "سوسیالیسم در یک کشور ، مطالعه نظرات لنین و تروتسکی ، حتی از روی همان بازگفت‌های نویسنده (اگر یکی دو بازگفت آخر لنین که از مقالاتی مربوط به موضوع‌هایی کاملاً متفاوت برداشته شده‌اند را در نظر بگیریم) نشان می‌دهد که نظرات هر دو عملاً یکی بوده است ."

می‌تواند در این شك داشته باشد که اگر جنبش گسترد مقاومت ضد فاشیستی تمام جهان و اروپا را در برنگرفته بود و فاشیسم را از نفس نیانداخته بود ، شوروی در جنگ پیروزی می‌شد . آنانکه پیروزی شوروی (و همه دستاوردهای انقلابی بعد از جنگ را) نه دستاورد مبارزات طبقاتی و جانفشانی‌های کارگران و زحمتکشان جهان ، بلکه نتیجه مهارت نظامی استالین و بوروکراسی شوروی می‌دانند ، همان تلخ اندیشی روشنفکرانه و بی اعتمادی به کارگران و ستمدیدگان را به نمایش می‌گذارند (اگر از جهل مسلم از حقایق تاریخی صحبتی نکنیم) ، که ویژگی نمایی استالینیسیم است .

نکته ای درباره دیاکتیک لنینی

رفیق نویسنده اسم کتاب خود را "تروتسکیسم سقط دیاکتیک لنینی" گذاشته است . مقصود او از دیاکتیک لنینی چیست ؟ در مورد این سوال ، جز تعریف و تمجید از شخص لنین ، و چند نقل قول پراکنده و خارج از محتوا ، در کتاب چیزی بچشم نمی‌خورد . ولی اگر مقصود او از دیاکتیک ، معنای واقعی این کلمه ، یعنی نگریستن به پدیده‌ها در حال شدن و تکامل باشد ، باید گفت چنین کوششی بهیچوجه در کتاب دیده نمی‌شود . برای محکوم کردن تروتسکی نظرات لنین نیز اغلب ناصداقانه و بدون در نظر گرفتن منطق درونی کاملشان مطرح شده‌اند . در اینجا یک نمونه بارز این روش را در مورد ماهیت انقلاب روسیه و تر انقلاب مداوم می‌آوریم . نویسنده بدرستی تفاوت بین بینش منشویکها و بلشویکها را در باره ماهیت انقلاب روسیه ، که در پرتو تجربیات انقلاب ۱۹۰۵ تدوین کردند نشان می‌دهد : "نظر بلشویکها ... برای این پایه بود که بعلمت ضعف تاریخی بورژوازی و به پایان رسیدن رسالت انقلابی آن رهبری و هدایت انقلاب بورژوا - دمکراتیک ناگزیر برعهده پرولتاریا قرار می‌گیرد . پرولتاریا می‌بایستی که از طریق اتحاد با دهقانان به طرد قاطعانه تزاریسم وریشه کن ساختن همه نهاد های فئودالی در جامعه پرداخته و شرایط آزادبها ، دمکراتیک را در کلیه شئون جامعه مستقر سازد . حال آنکه منشویکها به رهبری بورژوازی معتقد بودند" بسیار عالی . ولی وقتی به تروتسکی می‌رسد دو باره همان تحریفات آغاز می‌شوند :

"تروتسکی از تر بلشویکها ... دفاع می‌نمود لیکن در ارتباط با نیروهای اجتماعی انقلاب تکیه را فقط بر کارگران گذاشته نقش سایر نیروهای اجتماعی متحد کارگران ، بویژه دهقانان را بفراموشی سپرده بود" و بنظر نویسنده جوهر اختلاف لنین و تروتسکی در همین بود . در بالا دیدیم که اینکه تروتسکی به نقش دهقانان اهمیت نمی‌داد افتزایی بیش نیست . پس این سوال پیش می‌آید که اگر لنین و تروتسکی هر دو معتقد به رهبری طبقه کارگر در انقلاب بودند ، اختلاف آنها در چه بود . اختلاف در ارزیابی ماهیت طبقاتی انقلاب بود . نویسنده کتاب می‌نویسد که تروتسکی بدرستی ماهیت انقلاب روسیه را نهایتاً سوسیالیستی ، یعنی انقلابی که پرولتاریا را بقدرت خواهد رساند و سرمایه داری را سرنگون

وقتی به بلشویکها پیوست فوراً به عضویت کمیته مرکزی و کمیته سیاسی حزب بلشویک رهبر ارتش سرخ، کمیسر امور خارجه (یعنی حساس ترین پست دولتی در حکومت شوراهها) انتخاب شد، و همراه بالنین پایه گذار اصلی بین الملل کمونیست و نویسنده مهمترین قطعنامه های آن بود.

تروتسکیسم چیست؟

مقدمه:

بحث بدرازا کنید ولی هنوز از "تروتسکیسم" هیچسوزن گرایشی در جنبش انقلابی طبقه کارگر که وجود دارد می‌زرد، و برای بردن سنن اصیل مارکسیسم و بلشویسم در جنبش کارگری تلاش می‌کند حرفی بمیان نیامده است. و این بعلاوه اشکال اساسی کتاب مورد بررسی ماست، که برخلاف قول خودش، به جای "تروتسکیسم" به تروتسکی پرداخته است و برای پرداختن به مسایل اساسی "تروتسکیسم" لازم بود ابتدا مهمترین مسایلی را که نویسنده مطرح کرده از سرراه برمی‌داشتیم. بحث مسایل اساسی تروتسکیسم را به دنباله این مقاله در شماره آتی ماکول می‌کنیم. و در اینجا به ذکر فهرست وار آن بسنده می‌کنیم:

وظیفه اساسی هر مارکسیست انقلابی، حرکت از منافع واقعی طبقه کارگر و نه از طرحهای ذهنی پیش ساخته از انقلاب و مرحله آنست. منافع تاریخی طبقه کارگر در عصر حاضر نه سازش با بورژوازی، یا جناحی از آن، بلکه حرکت در مسیر سیاست مستقل طبقه کارگر (که متمایز و مخالف سیاست های همه جناحهای بورژوازی است) و تسخیر قدرت است. تروتسکیسم به این اصل اساسی انقلاب مداوم معتقد است و پیگیرانه آنرا دنبال می‌کند. حل مسائل و بحرانهای کنونی بشریت تنها یک راه دارد آنهم تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. تروتسکیسم نه تنها

پیگیرترین گرایشی است که باین اصل لزوم انقلاب سوسیالیستی پایبند است، بلکه تنها گرایشی است که برنامه تسخیر قدرت توسط پرولتاریا را، که ارمغان انقلاب اکثریت به کارگران جهان است، دست نخورده و اصیل حفظ کرده و تکامل داده است: برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، برنامه بنیادی بین الملل چهارم، چنین برنامه ای است.

آغاز از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و نه طرح های پیش ساخته از مرحله انقلاب، ایجاب می‌کند که تمام جوانب منافع جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در برنامه گنجانده شوند. مثلاً سیاست جبهه واحد، نباید اجازه داد وحدت عمل طبقه کارگر و ستم دیدگان در مقابل حملات سرمایه، بعلاوه شکاف در راستای خطوط ایدئولوژیک از بین برود. باید در هر مورد از حمله طبقه حاکم به حقوق زحمتکشان بر لزوم وحدت حول مسایل عملی مبارزه در آن مقطع مشخص تاکید گذاشت و همه

سازمان هایی را که زحمتکشان، برای دفاع از منافع خود گرد آنها جمع شده اند به این وحدت فرا خواند. در این وحدت و جدت در عمل باید بر ضرورت استقلال سیاسی پرولتاریا از بورژوازی تاکید گذاشت، یعنی بر ضرورت تشکیل صف مستقل پرولتاریا باید با تمام قوا شکاف هایی را که در جنبش کارگری، در راستای ملیت و قومیت وجود آمده (در اثر سیاست سرمایه داری جهانی) پر کرد و فعلاً نه در جهت وحدت مبارزه زحمتکشان جهان بر علیه سرمایه داری جهانی کوشید، یعنی در جهت انترناسیونالیسم پرولتری و ساختن بین الملل کارگری، و غیره و غیره. "تروتسکیسم" تنها گرایشی است که تمام این جوانب را پیگیرانه در برنامه خود می‌گنجاند، و پیگیرانه در جستجوی ابعاد تازه آن و غنی کردن برنامه مبارزه طبقه کارگر از این طریق است.

و در خاتمه چند کلام راجع به دمکراسی کارگری و مفهوم ما از دیکتاتوری پرولتاریا. اگر از منافع خود طبقه کارگر نه طرحهای پیش ساخته حرکت کنیم، دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حکومت طبقه کارگر و ستم دیدگان بر جامعه، یعنی حکومتی که مستقیماً تحت کنترل دمکراتیک کارگران و زحمتکشان بر جامعه، همه مسئولین حکومتی (مفنه، قضائیه و اجراییه در شوراهای کارگری) را کارگران خود انتخاب می‌کنند و خود می‌توانند عزل و نصب کنند. همه کارگران می‌توانند بطور آزادانه منافع طبقاتی خود را پیش بگذارند و آزادانه برای آن، در چارچوب دولت کارگری، مبارزه کنند. آزادی های سیاسی، منجمله آزادی مطبوعات، اجتماعات، تشکیلات احزاب و غیره باید برای همه کارگران و زحمتکشان رعایت شود. دیکتاتوری واقعی پرولتاریا، آنطور که کمون پاریس نویسنده می‌داد، و آنطور که بعد از اکتبر در روسیه برقرار شد، هیچ شباهتی با نظام منجمد، تک حزبی، بورکراتیک، دیکتاتوری خارج از کنترل طبقه کارگر، و تحت کنترل بورکراسی محافظه کار ممتاز، یعنی مدل استالینیستی ندارد. تنها تضمینی که دولت کارگری مدافع واقعی منافع واقعی کارگران باشند اینست که تحت کنترل مستقیم و دمکراتیک خود کارگران (سازمان های کارگری) باشد. آن مدل استالینی، تصویر دولت کارگری مسخ شده و منحط شده ای است که باید با انقلابی نوین سرنگون شود و دمکراسی شورایی در آن احیا شود.

وبالاخره منافع طبقه کارگر جهانی ایجاب می‌کند، که با آنکه با سیاست های ضد انقلابی بورکراسی های دول کارگری منحط شده قاطعانه مبارزه می‌کند، از این دولت هاد مقابل امپریالیسم دفاع کند، و در برخورد های این دولت ها با امپریالیسم از آنها جانبداری کند. زیرا این دولتها، علیرغم اینکه منحط شده اند، هنوز ماهیت طبقاتی شان کارگری است.

اینها هستند آن مسایل اساسی که باید به بحث بگذاریم و در شماره آینده آنها را خواهیم شکافت.